

# رئالیسم جهان سوم: رهیافتی پاسخ‌گو به خاستگاه کشمکش‌های جاری در نظام بین‌الملل

رضا سیمبر\*

مهدی زیبایی\*\*

## چکیده

نگاهی دقیق به نظریه‌های غالب در رشته روابط بین‌الملل هر ناظر مطلع از عرصه سیاست جهانی را به این حقیقت رهنمون می‌کند که نظریه‌های این حوزه بر مبنای نگرش قدرت‌های بزرگ به سیاست بین‌الملل تبیین شده‌اند. در این ارتباط نابرابری موجود در عرصه روابط بین‌الملل باعث تأثیرگذاری بر نظریه‌پردازی در رشته روابط بین‌الملل شده است. نظریه‌های مهم رشته روابط بین‌الملل بیش از آنکه بازگوکننده واقعیت‌های جهان و دربرگیرنده ملاحظات بخش زیادی از دولت‌های فعال در عرصه بین‌الملل باشد، در

---

\* استاد گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشکده علوم انسانی دانشگاه گیلان  
(rezasimbar@hotmail.com).

\*\* دانشجوی دوره دکتری رشته روابط بین‌الملل دانشکده علوم انسانی دانشگاه گیلان.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۹/۳۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۶/۱۵

فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره نخست، شماره ششم، زمستان ۱۳۹۱.

زمینه منافع قدرت‌های بزرگ تبیین و طراحی شده است. این دسته از نظریات ظرفیت توضیح مباحث مهم و مطرح در گستره بین‌الملل نظیر خاستگاه کشمکش‌های جاری در نظام بین‌الملل و ارتباط بین متغیرهای معین رفتار داخلی و خارجی اکثر اعضا در سایه مؤلفه‌های جنگ و صلح را ندارد. بر این اساس ضروری است ضمن بازاندیشی در مباحث نظریه‌های غالب رشته روابط بین‌الملل یعنی نظرات نئورئالیسم و نئولیبرالیسم، تلاش‌هایی در زمینه ارائه نظریات جدید با نگرشی ساده یا رهیافت‌هایی کوچک با نگاهی محدود و با هدف پوشش کاستی‌های این نظریات صورت پذیرد. در مقاله حاضر تلاش شده است ضمن اشاره به کاستی‌های موجود در نظریات غالب رشته روابط بین‌الملل دلایل عمده عدم توانمندی نظریات یادشده را از نظر شناخت‌شناسی در زمینه توجیه و تبیین بروز جنگ و در مقابل عدم گسترش صلح در سطح بین‌الملل بررسی شود.

**واژه‌های کلیدی:** نظریه پرداز، نئورئالیسم، نئولیبرالیسم، مکتب انگلیسی، جنگ و صلح، دولت‌های پسااستعماری.

## مقدمه

امروزه نابرابری موجود در عرصه روابط بین الملل به طور اساسی بر نظریه پردازی در رشته روابط بین الملل تأثیر گذاشته است. در عین حال رشته روابط بین الملل باعث انعکاس و بازتولید نابرابری موجود در سطح نظام بین الملل شده است. قدرت استیلائی موجود در عرصه روابط بین الملل در حال گذار به حوزه‌های ساخت کالا و بازتولید دانش است. در این بین استیلا در عرصه دانش، نابرابری موجود در سطح نظام بین الملل را به میزان زیادی عمیق‌تر کرده است (Ayoob, 2002: 27)؛ زیرا این روند باعث افزایش توانمندی دولت‌ها و جوامع مسلط از طریق تجهیز قدرت سخت‌افزاری به قدرت نرم‌افزاری شده است. گسست در جریان انحصاری کنترل‌کننده اطلاعات این ضرورت را فراهم می‌کند که ما به طور جدی در پی ارائه گزینه‌های مفهومی برای نظریات غالب در رشته روابط بین الملل باشیم. نظریات غالب در کشورهای قدرتمند به رهبری نهادهای دانشگاهی منجر شده است و این نظریات در راستای درخواست‌های مراکز تصمیم‌گیری در پایتخت‌های بزرگ ارائه می‌شود (رز، ۱۳۷۷: ۱۲)؛ بنابراین بایستی گزینه یا دست‌کم تکمله‌ای ایجاد شود تا در این رهگذر هر چند به صورت محدود نابرابری موجود در رشته روابط بین الملل انعکاس یابد.

در اینجا قصد داریم ضمن بازگو کردن مشکلات موجود در عرصه روابط بین الملل، نیاز به طرح نظریات و رهیافت‌های جدید را تبیین کنیم. به عبارت دیگر لزوم ارائه دیدگاه‌هایی را نشان دهیم که پاسخ‌گو و منعکس‌کننده دلیل اصلی بروز جنگ، نبود صلح و احتیاجات دسته بزرگی از کشورهای جهان (کشورهای جهان سوم) باشد. مشکلات موجود در مسیر طرح و ارائه نظریات جدید و همچنین

کاستی‌های موجود در نظریات غالب روابط بین‌الملل این نکته را به ذهن متبادر می‌کند که می‌توان با ارائه رهیافت‌های جدید ضمن پوشش نواقص نظریات غالب، چهارچوب‌های جدیدی را در این رشته به وجود آورد که صرفاً به دنبال روشن کردن پاره‌ای از مسائل هستند (Acharya and Buzan, 2010: 13). در این بین یک رهیافت داعیه برتری ندارد، قادر به تبیین تمامی وقایع حادث در عرصه روابط بین‌الملل نیست و حذف دیگر رهیافت‌های غالب را دنبال نمی‌کند؛ بنابراین چنین رهیافتی بایستی به دنبال جامعیت بخشیدن به تلاش‌هایی باشد که رشته روابط بین‌الملل را عمومی کنند. از نظر علوم اجتماعی، نوشتار حاضر درباره گسترش جهان از قالب داده‌های انتخاب‌شده به تولید گزاره‌های نظری بحث می‌کند و در عین حال متقاضی ارائه نظریه کوچک‌تر و با چشم‌اندازی منحصر به فرد و جامع‌تر است.

در این ارتباط ضروری است با علم‌گرایی کور و بی‌فکر که سعی دارد به مانند روند پیشرفت علم در حیطه علوم تجربی با کشف یک قانون کلی در حوزه علوم انسانی اقدام به تحلیل پدیده‌ها در حوزه مذکور نماید و یا اینکه نظریات مشخصی را بر پایه دیدگاه‌های شخصی ایجاد کند مقابله گردد؛ از این رو اشاره به کاستی‌های یادشده به منظور دستیابی به رویکرد مورد نظر است. این بدان معنی نیست که پژوهشگران فعال در این حوزه به طور اکید از بررسی تعبیر و مفاهیم غالب در این حوزه اجتناب نمایند، بلکه ما بایستی از ادعای دستیابی به قوانین جهان‌شمول ازلی برخاسته از بافت تاریخی دست بکشیم (سریع‌القلم، ۱۳۸۷: ۹-۷).

نوشتار حاضر به دنبال ارائه رهیافتی است که در ادبیات رشته روابط بین‌الملل به اندازه کافی بر آن تأکید نشده و به ندرت به آن پرداخته شده است و بر این باور است که رهیافتی کامل بایستی ظرفیت توضیح مستدل دو موضوع از مهم‌ترین مباحث طرح‌شده در حیطه روابط بین‌الملل را داشته باشد: خاستگاه بیشتر کشمکش‌های جاری در نظام بین‌الملل و ارتباط بین متغیرهای معین رفتار داخلی و خارجی بیشتر اعضای جامعه بین‌الملل با توجه به مؤلفه‌هایی نظیر جنگ و صلح.

به طور کلی رویکردها برخلاف نظریات داعیه دستیابی به سرچشمه حقیقت را ندارند. با توجه به اینکه رهیافت‌ها بر پایه برداشت‌های اخیر شکل می‌گیرند، استفاده

از آنها نسبت به نظریه‌ها بیشتر قرین موفقیت بوده و همچنین بیشتر با وضعیت معاصر تناسب دارند. به طور کلی رویکردها در بستر دوره‌های تاریخی شکل می‌گیرند و داعیه جهان‌شمولی و جاودانگی ندارند (ملکیان، ۱۳۸۰: ۲۷۳-۲۷۴). در عین حال آنها به دوره‌ای خاص مربوط هستند؛ چرا که قادر به تبیین موضوعات مهم دوره مربوط به خود هستند. رویکردی که نویسندگان مقاله حاضر قصد ارائه آن را دارند، «رنالیسم جهان سوم» نام دارد و برای پاسخ‌گویی به موضوعات پیشین ارائه شده است. رهیافت پیشنهادی داعیه جامعیت و ابدیت و همچنین ادعای حذف دیگر دیدگاه‌های رایج در حوزه رشته روابط بین‌الملل را ندارد. رویکرد مورد بحث خواستار پر کردن شکاف‌های موجود در ادبیات مفهومی روابط بین‌الملل است. در این ارتباط به نظر می‌رسد نظریات غالب نئولیبرالیسم و نئورنالیسم قادر به پر کردن شکاف‌های یادشده نیستند.

در مرحله اول بایستی به سه پایگاه پژوهشی مقاله حاضر اشاره شود تا بر این اساس بتوان تصورهای صورت پذیرفته در خصوص این پایگاه‌ها را با بافت‌های داخلی و بیرونی موجود در بیشتر دولت‌ها ترکیب کرد:

۱. اعتقاد به باورهای متفکران رنالیسم کلاسیک نظیر توماس هابز: این دسته از متفکران در زمره نظریه‌پردازان نظم داخلی محسوب می‌شوند و در خصوص هرج و مرج بین‌المللی به مثابه بافت داخلی کشورها نظریاتی را ارائه کرده‌اند.
۲. اعتقاد به ادبیات جامعه‌شناسی تاریخی: با انجام دادن مطالعات تطبیقی در خصوص روند شکل‌گیری دولت در اروپا و جهان سوم این نکته مشخص خواهد شد که تشکیل دولت در اروپای مدرن در قرون ۱۶ تا ۱۹ صورت پذیرفته است و با شکل‌گیری و تکامل دولت جهان سوم در دوره کنونی ارتباط دارد.
۳. باور به هنجارهای مکتب انگلیسی: در این خصوص به نظر می‌رسد نظم بین‌المللی بایستی بر پایه اجماع بین اعضای جامعه بین‌الملل شکل بگیرد.

### پیشینه تحقیق

از نظر این پژوهش مطالعات پیشین صورت پذیرفته در زمینه نظریه‌های غالب روابط بین‌الملل، موضعگیری در برابر آنها و ارائه رهیافت‌های جدید برای تبیین پدیده

جنگ و صلح در مجموع به سه بخش تقسیم می‌شود. نخستین دسته با همراه کردن هنجارهای نشئت گرفته از نظم بین‌الملل اروپایی با گسترش فضای جامعه بین‌الملل پس از جنگ جهانی دوم سعی در گسترش دامنه حوزه نظریات روابط بین‌الملل دارد. در این ارتباط کارهای صورت پذیرفته توسط *هللی بول*، استاد برجسته و فقید مدرسه علم سیاست و اقتصاد لندن، و به‌ویژه کتاب *وزین وی بسط جامعه بین‌الملل* جایگاه ویژه‌ای دارد (Bull, 1984). دسته دوم نظریاتی هستند که به مشکلات نظریه‌های رایج در عرصه بین‌الملل می‌پردازند و از این نظر بی‌توجهی نظریات مذکور به بخش گسترده‌ای از کشورهای فعال در حوزه بین‌الملل را بررسی می‌کنند. در رابطه با کارهای صورت پذیرفته در این دسته به طور خاص می‌توان از *مایکل مان*، استاد جامعه‌شناسی دانشگاه کالیفرنیا، و مقاله وی با عنوان «استبداد و نظامی‌گرایی لیبرال: سهمی از جامعه‌شناسی تاریخی و تطبیقی» در کتاب *نظریه بین‌الملل: اثبات‌گرایی و فراسوی آن* نام برد (Mann, 1963). دسته سوم که به رهیافت پیشنهادی نوشته حاضر نیز تا حدودی نزدیک است، به مشکلات جهان سوم به طور خاص توجه می‌کند و درصدد است جایی برای این دسته از کشورها در محیط روابط بین‌الملل پیدا کند. در این ارتباط ضروری است از اقدامات *محمد ایوب*، استاد برجسته روابط بین‌الملل در دانشگاه ایالتی میشیگان، نام برد که نظرات خود را در *چهارچوب کلی رهیافت «رنالیسم تابع»* ارائه کرده است (Ayooob, 1998)؛ ولی هیچ‌یک از پژوهش‌های صورت پذیرفته به طور خاص جایگاه جهان سوم در عرصه ادبیات نظری روابط بین‌الملل و ارتباط آن با وقوع مستمر جنگ و کشمکش در سطح جهانی را بررسی نکرده‌اند. در نوشتار حاضر نویسندگان تلاش می‌کنند باورهای انباشته پایگاه‌های پژوهشی فوق را بر اساس مشاهده رفتار بیشتر دول در نظام معاصر و بر پایه افشای دلایل اکثر کشمکش‌های تکراری و رایج در نظام بین‌الملل بیان کنند.

### ۱. حاشیه‌ای بودن رهیافت کلاسیک در نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل

برای دستیابی به اهداف یادشده ضروری است موضوعات مطروحه در سطور پیشین مبنی بر ارتباط متقابل دانش و قدرت مورد توجه قرار گیرد. در این خصوص با

عنایت به رابطه متقابل مراکز قدرت با دانشگاه‌ها باید اذعان نمود که نه تنها دانش باعث خلق قدرت می‌شود، بلکه قدرت نیز دانش می‌آفریند (قادری، ۱۳۸۱: ۱۶۶-۱۶۱). در نظریه‌های روابط بین‌الملل نگرش غالب را دانشمندان امریکایی حاکم کرده‌اند و بر این اساس فرضیات مفهومی، تولید و بازتولید شده‌اند. به گونه‌ای که هم اکنون نتایج نظری (حتی اگر مخالف حقایق باشد) تا میزان زیادی به منزله حقایق جهانی پذیرفته شده‌اند (Hoffman, 1977: 41-60) و فرضیات و نتایج نظری به صورت سطحی یا عمقی از یکدیگر منشعب شده‌اند. باین حال تمام ادعاها درباره حقایق مورد مجادله در یک نکته اشتراک دارند: همگی آنها منافع و حل مشکلات تعداد مشخصی از جامعه دول را به هزینه تجربیات، منافع و مشکلات بخش بزرگی از دولت‌ها می‌دانند. این محدودیت باعث نخواهد شد که نظریه‌ها به مثابه ابزارهای توضیحی کاملاً ناکارآمدی درآیند. نظریه‌های یادشده ابعاد مهمی از کارکردهای نظام بین‌الملل را به طور موفقیت‌آمیز توضیح می‌دهند. با وجود این، نظریه‌ها به طور اساسی قدرت توضیحی محدودی دارند؛ چرا که قادر به انعکاس کامل پدیده‌هایی نیستند که خواهان تفسیر و پیش‌بینی آنها هستند (Ngair, 1999: 25).

انحصار حاکم بر ساختار دانش نظری به طور بنیادی مشکل نابرابری را در عرصه روابط بین‌الملل و همچنین رشته روابط بین‌الملل به تصویر می‌کشد. الگوهای تفکر موجود، تصمیم‌گیرندگان حوزه سیاست و همچنین تحلیلگران را به یک میزان در سراسر جهان جهت می‌دهد. این دانش انحصاری به طور تنگاتنگ با انحصار حاکم بر مشروعیت موضوعات مورد بررسی در رشته روابط بین‌الملل ارتباط دارد. به علاوه انحصار یادشده به میزان زیادی بر افرادی که قوانینی را در عرصه روابط بین‌الملل وضع می‌کنند و افرادی که تصمیم می‌گیرند چطور و چگونه آنها را اجرا کنند، نیز حاکم است.

این وضعیت به بروز مشکلات زیادی منجر می‌شود که می‌تواند به طور بالقوه برای طرف‌داران اصلی نظریات غالب و برای هواداران بالقوه آنها در میان تصمیم‌گیرندگان و مفسران حوزه سیاست در پایتخت‌های قدرت‌های بزرگ، امری متناقض باشد. مادام که بیشتر تحلیل‌های پیچیده رشته روابط بین‌الملل از لحاظ نظری بر فرضیات بنیادین دارای رابطه محدود مبتنی هستند، آنها صرفاً قادر به

انعکاس پاره‌ای از واقعیت‌های بزرگ نظام بین‌الملل معاصر خواهند بود. نتیجه این محدودیت آن است که نئورئالیسم و نئولیبرالیسم به‌مثابه رویکردهای غالب در رشته روابط بین‌الملل و تحقیقات مبتنی بر فرضیات پایه‌ای آنها قادر نیستند به چالش‌هایی که مایکل مان<sup>۱</sup> در «استبداد و نظامی‌گرایی لیبرال: سهمی از جامعه‌شناسی تاریخی و تطبیقی پیرامون نظریه‌های رشته روابط بین‌الملل» طرح کرده است، پاسخ دهند: آنچه ما بیگانگان از رشته روابط بین‌الملل می‌خواهیم، نظریه مستقلی است که به مهم‌ترین موضوع مورد نظر در این حیطه یعنی علت بروز جنگ و صلح پردازد (Mann, 1996: 221-4).

از آنجا که توانایی پاسخ‌گویی به پرسش‌ها در خصوص جنگ و صلح بدون مراجعه به پیش‌زمینه بروز کشمکش‌های به وجود آمده و مدیریت و حل و فصل آنها وجود ندارد؛ بنابراین نظریه‌پردازی بر پایه دانش ناکافی درباره بافت‌های جغرافیایی و تاریخی می‌تواند گمراه‌کننده و حتی زیان‌بخش باشد. در این خصوص نئورئالیسم و نئولیبرالیسم دو مشکل عمده دارند، نخست اینکه آنها به بخش زیادی از دنیای سیاست یعنی کشورهای جهان سوم بی‌توجه‌اند؛ حال آنکه علت اصلی بروز جنگ و گسترش صلح در جهان واقعی در این دسته از کشورها ریشه دارد. دوم اینکه نظریات غالب در رشته روابط بین‌الملل تلاش می‌کند که خود را به عنوان نظریات علمی معرفی کند و مشوق این استنتاج گمراه‌کننده باشد که آنها سرچشمه حقوق جهان‌شمول هستند و فارغ از زمان و مکان در تمام وضعیت‌ها و موقعیت‌ها استفاده می‌شوند.

چنین تصویری از نظریه، منطق پایه‌ای نظریه‌پردازی در علوم اجتماعی را به چالش می‌کشد؛ چنانکه رابرت کاکس<sup>۲</sup> در **نیروهای اجتماعی، دولت‌ها و نظم‌های جهان: فراسوی نظریه روابط بین‌الملل** به طور موجز بدان اشاره کرده است. کاکس معتقد است که در علوم اجتماعی و انسانی، تمامی نظریه‌ها حاوی یک دیدگاه یا رویکرد هستند. این رویکرد در یک واقعیت یا وضعیت ریشه دارد که بر مبنای زمان و مکان تعریف می‌شود. بنا بر توضیحات کاکس چیزی به عنوان نظریه به خودی

1. Michael Mann

2. Robert Cox

خود وجود ندارد، نظریه از یک دیدگاه جاری در بستر زمان و مکان منشعب می‌شود. هنگامی که نظریه‌ای به میزان زیاد خود را طرح می‌کند، مهم‌ترین نکته آن است که ایدئولوژی آن بررسی و دیدگاه پنهان آن آشکار شود (Cox, 1996: 87).

در زمینه پیروی از روش علمی اتخاذشده توسط نظریه‌پردازان نئورئالیسم و نئولیبرالیسم باید اذعان کرد که نظریه‌پردازان نحله‌های یادشده به طور اساسی جهت جغرافیایی (به معنای محدود آن یعنی محدود به یک منطقه جغرافیایی مشخص) و تاریخی (دربگیرنده تاریخ یک ناحیه جغرافیایی خاص و اتفاقات حادث شده در آن طی دوره مورد نظر) را گم کرده‌اند (Waever, 1996: 163-164). این کمبود بیشتر پژوهش‌های انجام‌شده تحت لوای این دو رهیافت را فاقد عمق و جامعیت تاریخی کرده است. به عبارت دیگر، نقصان یادشده قدرت رهیافت‌های نئورئالیسم و نئولیبرالیسم را در خصوص تطبیق و تعریف تغییرات در حوزه نظام بین‌الملل محدود کرده است. امکان بیان تغییر در صورتی ممکن است که در آنها دید تاریخی منسجم (شامل ناپیوستگی‌های به وقوع پیوسته در حافظه تاریخی) و جامعیت مکانی وجود داشته باشد.

تفاوت بین مکتب انگلیسی به‌مثابه رهیافتی سنتی و نظریه‌های غالب روابط بین‌الملل زمانی مشهود خواهد شد که رهیافت‌های علمی نئورئالیسم و نئولیبرالیسم را در برابر آن چیزی قرار دهیم که هلدلی بول آن را «رویکرد سنتی در رشته روابط بین‌الملل» خوانده است (Bull, 1969: 12). رویکرد سنتی مملو از تاریخ فلسفه و قانون است (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۱۳۷-۹) و به میزان زیادی از بافت جغرافیایی متغیر، زودگذر و محدودیت‌های همراه آن آگاهی دارد. رویکرد سنتی به گونه‌ای که مکتب انگلیسی از آن استفاده کرده است، ادعای کذب علمی بودن و همچنین داعیه ارائه چهارچوب عامه‌پسند تحلیل در علوم طبیعی را ندارد (Wight, 1966: 45-52). در این زمینه هلدلی بول رویکرد سنتی را فرایند ناقص علمی درک یا شهود معرفی می‌کند که به طور خاص بر پایه قضاوت توصیف شده است (Bull, 1969: 20). در این چهارچوب راه‌حل دستیابی به حقیقت برای دانشمندان فعال در سنت کلاسیک فراهم می‌شود تا به گونه‌ای شایسته‌تر قادر به گسترش افق‌های فکری خویش و استخراج مایه‌های فکری از چهارچوب‌های جغرافیایی و منابع تاریخی باشند

(O'Hagan, 2002: 63). این آگاهی باعث شد که هدلی بول در آخرین اثر خویش دریابد جهانی که وی از مایه‌های فکری خویش در اثر ارزشمندش، **جامعه بی‌قانون**، به تصویر کشیده بود، محدودتر است (Bull, 1977: 37). او اعتقاد داشت که این جهان از نظر اعتبار و اهمیت کوچک‌تر شده است؛ زیرا عمده منابع تجربی برای عمومیت بخشیدن به نظام بین‌الملل آینده به آن سوی خاستگاه اروپایی نظام مدرن و دولت‌ها انتقال یافته است.

هدلی بول در آخرین کارهای خویش بر گسترش جامعه بین‌الملل تأکید می‌کرد. وی اثبات کرد که رویکرد کلاسیک ضمن ایجاد حسی تاریخی برای ایده تغییر و حرکت آمادگی کامل دارد. ایجاد تغییر و تحول در ساختار رهیافت سنتی با توجه به اتفاقات حادث شده و ظهور نیروهای اجتماعی جدید واقعیت یافت. در مجموع نحله یادشده تحت تأثیر یادگیری از تاریخ طولانی مشاهده و انعکاس آن در عرصه روابط بین‌الملل و همچنین تلاش‌های پاره‌ای از نظریه‌پردازان قرار دارد. چنین بازتابی نظریه‌پردازان مکتب انگلیسی را به پذیرش این ایده متمایل کرد که تغییر و حرکت ضروری است. در این ارتباط رابرت جکسون<sup>۱</sup> معتقد است تصویر یادشده پژوهشگران روابط بین‌الملل را به سمت درک این واقعیت سوق داد که «بر خلاف آنچه فرض می‌شود نظریه به اجرا وابسته است نه برعکس» (Jackson, 2000: 75-76). در این بین پاره‌ای از محققان مکتب انگلیسی نظیر دان، بوزن، لینکلینر و غیره تلاش می‌کنند پیش‌زمینه تاریخی سنت کلاسیک درباره نهادهای تاریخی دربرگیرنده هنجارهای بین‌المللی و اندیشه‌های مرتبط را با وضعیت معاصر ترکیب کنند که متفکران بزرگ گذشته آن را ارائه کرده‌اند. در این زمینه تلاش‌هایی شده است تا سنت کلاسیک را به طور قوی بررسی و به‌ویژه بر تغییرات به وقوع پیوسته در جامعه دولت‌ها طی پنجاه سال گذشته تأکید کند (Dunne, 1998: 186).

## ۲. کاستی‌های نظریات غالب در تبیین کشمکش و نابسامانی

رویکرد نوشتار حاضر در عین حال که تاریخ‌محور است و مدعی افشای رموز جاری حاکم بر جنگ و صلح، و کشمکش و نظم است، داعیه فرازمانی ندارد. این

1. Robert Jackson

رهیافت به‌ویژه از تنش‌های هنجاری برخاسته از دو عامل عمده تأثیر گرفته است که طی نیمه دوم قرن گذشته در عرصه نظام بین‌الملل به وقوع پیوسته است؛ ولی اهمیت آنها به قدر کافی در ادبیات نظری رشته روابط بین‌الملل به رسمیت شناخته نشده است. اولین عامل افزایش بی‌سابقه تعداد دولت‌ها پس از دوره استعمارزدایی در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ بود که این روند در مقیاسی کوچک‌تر در ابتدای دهه ۱۹۹۰ نیز تکرار شد (سیمبر و قربانی، ۱۳۸۷: ۲۳). دومین عامل تلاش مستمر این دسته از اعضای جدید نظام بین‌الملل در خصوص تکرار فرایند دولت‌ملت‌سازی اروپایی در محیط کاملاً متفاوت بین‌المللی بود؛ در محیطی که دولت‌های پسااستعماری درباره دخالت‌های هنجاری و فیزیکی خارجی بسیار آسیب‌پذیر هستند. ترکیب دو عامل یادشده نقشی کلیدی در بیان رفتار اکثریت دولت‌ها دارد و همچنین سرچشمه بیشتر کشمکش‌ها در نظام بین‌الملل است.

برای فهم شاخصه‌های مایکل مان در خصوص نظریه‌پردازی موفق در رشته روابط بین‌الملل، تمرکز بر این دو عامل به عنوان متغیرهای روشنگر اهمیت بسزایی دارد. هر دیدگاهی که داعیه‌دار ارائه تفسیری جامع و مانع در رشته روابط بین‌الملل باشد، بایستی به قدر کافی قادر باشد رفتار واحدهای تشکیل‌دهنده نظام بین‌الملل را تبیین کند. این رویکرد بایستی به طور شایسته موضوعات جنگ و صلح را تبیین کند. یک رویکرد برای حفظ اهمیت خویش باید قادر باشد دلیل بروز کشمکش‌ها و زمان و مکان وقوع آنها را تبیین کند (Mann, 1996: 245). کارکرد دیگر یک رهیافت بیان چگونگی مدیریت و برطرف کردن کشمکش‌ها است که از این طریق به مراکز تصمیم‌گیری سیاسی کمک می‌کند.

مکاتب نئولیبرالیسم و نئورئالیسم در دستیابی به کارکردهای یادشده ناتوان هستند؛ زیرا هیچ کدام به طور کامل نمی‌توانند دلیل رفتارهای داخلی و بین‌المللی بیشتر دولت‌ها را تبیین کنند. همچنین آنها قادر به بیان شایسته علت بیشتر کشمکش‌ها در نظام بین‌الملل نیستند. دو مکتب یادشده تاکنون به طور جامع نتوانسته‌اند به اهداف مذکور دست بیابند؛ زیرا آنها به اندازه کافی به اهمیت تغییرات به وقوع پیوسته نشئت‌گرفته از شکل‌گیری دولت‌های جدید و روند تکامل و استقرار آنها توجه نمی‌کنند.

در این میان دلیل اصلی بی‌توجهی نظریه‌پردازان رشته روابط بین‌الملل در غرب و به‌خصوص در ایالات متحده به اهمیت عوامل تأثیرگذار در تغییرات یادشده طی سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۹۰، دلمشغولی آنها به نظام دوقطبی بود که پس از جنگ جهانی دوم بر عرصه روابط بین‌الملل حاکم شد (سیف زاده، ۱۳۸۱: ۷۵). دغدغه فکری ابرقدرت‌ها در خصوص رقابت در زمینه تسلیحات اتمی باعث دل‌بستگی تحلیلگران به نظام دوقطبی شد. بر این اساس نه تنها گفتمان مطالعات راهبردی، بلکه بخش اعظم ادبیات روابط بین‌الملل تحت استیلای نگرانی‌های اتمی و نظریه‌های بازدارندگی شکل گرفت. به طوری که دو عنصر اصلی جنگ سرد (نظام دوقطبی و تسلیحات اتمی) تمامی دستاوردهای پس از جنگ جهانی دوم از جمله نظریه‌های رشته روابط بین‌الملل را تحت‌الشعاع قرار داد و همچنین باعث غیرتاریخی شدن ماهیت نظریه‌پردازی در این حیطه شد. در این میان درک ویژه نظریه‌پردازان و نیروهای اجرایی از نظام دوقطبی و تسلیحات اتمی باعث به وجود آمدن مؤلفه‌های جدیدی در عرصه روابط بین‌الملل شد.

با وجود این، زمانی که با نگاهی تاریخی به موضوع نگریسته می‌شود، دو دستاورد یادشده به‌رغم اهمیت کتمان‌ناپذیرشان باعث ایجاد تغییرات بنیادین در نظام بین‌الملل و هنجارهای بین‌المللی نشدند. در نظام دوقطبی که آخرین نظام در سطح بین‌الملل بود که موفق به تغییر اساسی ساختارهای بین‌المللی شد، نشانه‌هایی از سازوکار موازنه قوا- که به مدت ۴۰۰ سال به نظم روابط قدرت‌های بزرگ در سطح نظام بین‌الملل کمک کرد- مشاهده می‌شود. پیشرفت فناوری تسلیحات هسته‌ای بخشی از جریان پایدار انقلاب در حیطه فعالیت‌های نظامی بود که تسلیحات دقیق‌تر و کشنده‌تری را تولید کرد. چنین انقلاب‌هایی چهره ماندگار نظام مدرن دولت‌ها بوده‌اند (Freedman, 2000: 230). انقلاب هسته‌ای رویارویی میان قدرت‌های اتمی را بر پایه قابلیت ضربه دوم مهار کرد؛ ولی باعث خاموش شدن شعله رقابت بین قدرت‌های بزرگ و ظهور و سقوط آنها نشد. در این چهارچوب آخرین تغییرات نظام بین‌الملل مربوط به رویدادهای بین سال‌های ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۱ بود. نکته مهم‌تر آنکه تغییرات یادشده قادر به پایان دادن جنگ و کشمکش در نظام بین‌الملل نبود (Bull, 1977: 112).

اکنون ما می‌توانیم استدلال کنیم که دوقطبی بودن نظام و تسلیحات اتمی به‌ویژه در مقایسه با گسترش بی‌سابقه اعضای نظام بین‌الملل، تغییراتی فرعی محسوب می‌شدند. گسترش جامعه بین‌الملل به ورود دولت‌های پسااستعماری دارای مشخصات معین به عرصه نظام بین‌الملل منجر شد؛ به طوری که این مشخصات باعث جدایی و بازشناسی آنها از اعضای پیشین جامعه بین‌الملل می‌شد. در این بین پژوهشگران حوزه نظام بین‌الملل گسترش جامعه یادشده را عاملی برای افزایش بالقوه برخوردهای فیزیکی و هنجاری در درازمدت می‌دانند؛ زیرا این وضعیت می‌تواند تغییراتی ایجاد کند که به جذابیت دوقطبی بودن نظام و بازدارندگی هسته‌ای دوام خواهد بخشید. موضوع مورد بحث در طول نیم قرن اخیر اهمیت بسزایی نداشته است؛ زیرا دولت‌های پسااستعماری عموماً ضعیف، آسیب‌پذیر و فقیر بودند. این دسته از دولت‌ها با دولت‌های بانفوذ در نظام بین‌الملل نابرابری زیادی دارند. بی‌توجهی به این مؤلفه در نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل به‌روشنی نابرابری موجود در عرصه بین‌الملل و همچنین رشته روابط بین‌الملل را نشان می‌دهد.

به‌رغم آنکه این بی‌توجهی در قلمرو امنیت اهمیت زیادی دارد و حیطة امنیت نیز دغدغه عمده متفکران نئورئالیسم محسوب می‌شود، این مهم تاکنون مورد غفلت قرار گرفته است. دولت‌های جدید تعداد زیادی از مفاهیم رایج در حیطة چالش‌برانگیز امنیت را بر پایه داخلی دیدن پدیده یادشده و نه بین‌المللی دیدن آن بازتعریف کرده‌اند. وضعیت نامساعد امنیتی کشورهای مورد بحث نشان داده است که امنیت خارجی که مایه نگرانی بخش عمده‌ای از این دولت‌ها است، به‌سادگی از امنیت داخلی آنها جدا نمی‌شود (Ayoob, 1995: 21-42). چنین نگرشی به امنیت داخلی، در اندیشه‌های هابز ریشه دارد؛ ولی متفکران نئورئالیسم معاصر بدان باور ندارند.

در این ارتباط کنت والتز و جان میر شایمر معتقدند نظام دوقطبی درباره ایجاد نظم و ثبات در نظام بین‌الملل، توجه به موضوعات امنیتی بیشتر دولت‌ها و دربرگرفتن پویایی شدید اکثر کشمکش‌های موجود در نظام بین‌الملل در مقایسه با نظام چندقطبی مزایای بیشتری دارد (Waltz, 1999: 77-85; Mearsheimer, 1994: 141-).

192). آنها از این نکته غافل هستند که ثبات موجود در قاره اروپا در سایه گسترش نظم و ثبات در دیگر مناطق جهان حاصل شده است. بیزاری ابرقدرت‌ها در خصوص به چالش کشیدن وضعیت موجود در اروپا جای خود را به اشتیاق ایشان به جانبداری از جنگ درون و بین دولت‌ها در جهان سوم داده است؛ در نتیجه کشمکش‌های منطقه پیرامونی در درون دولت‌ها و بین دولت‌ها شدیدتر شده و از این رو بی‌نظمی در نظام بین‌الملل نیز تشدید شده است. همچنین وابستگی متقابل بیشتر دولت‌های پسااستعماری از نظر اقتصادی اعتبار مباحث نئولیبرالیسم را به چالش کشیده است. در مجموع الگوی حاکم بر روابط اقتصادی این دسته از دولت‌ها با اعضای باثبات، ثروتمند و قدرتمند نظام بین‌الملل بر پایه وابستگی تعریف می‌شود؛ بنابراین عبارت «دستاورد مطلق» که فرضیه اصلی نئولیبرال‌ها درباره نتیجه همکاری بین دولت‌ها در وضعیت آنارشیک بین‌الملل است، تصویری مبهم است (Ayoob, 1991: 257-283).

ادعای نئولیبرال‌ها مبنی بر «دستاوردهای مثبت همکاری در وضعیت آنارشی» منابع را به سوی منافع دموکراسی‌های صنعتی شده و ثروتمند شمال سوق داده است؛ در حالی که آنها اقلیت کوچکی از کل اعضای نظام بین‌الملل را تشکیل می‌دهند (Keohane, 2005: 49-85). با بررسی نتایج اجرایی شدن فرض فوق مبنی بر سودمندی آن برای کل نظام بین‌الملل به نظر می‌رسد که این ادعا بر واقعیت منطبق نیست، بلکه نتیجه چندین عامل است. تأکید نئولیبرال‌ها بر سود مطلق به منزله دستاورد اولیه همکاری در وضعیت بی‌قانونی نظام بین‌الملل بر وابستگی متقابل بیشتر و درجه زیادی از هویت‌شناسی متقابل بین بازیگران درگیر در همکاری مبتنی است. این رویکرد همچنین معتقد به منفعت اقتصادی، پیوستگی اجتماعی و اشباع سرزمینی (خواه به صورت ارادی یا اجباری ناشی از نتایج دو جنگ جهانی) در میان دولت‌های معتقد به رویکرد لیبرال و در ارتباطشان با یکدیگر است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸: ۲۰-۲۳).

این فرضیات موجب ایجاد احساس وابستگی واهی می‌شود. نظریه‌پردازان پیشین نئولیبرال از این واقعیت غفلت کرده‌اند که بیشتر کشورهای جهان سوم بیش از آنکه از ارتباطات مبتنی بر مفهوم «سود مطلق» منتفع شوند، به میزان بسیار زیادی

از نظر اقتصادی و نظامی به کشورهای قدرتمند خارجی وابسته هستند. پاره‌ای از این دولت‌ها و به‌ویژه رژیم‌های آنها در نتیجه همکاری با کشورهای صنعتی منافع‌های سهل‌الوصولی نظیر وام‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی یا سخت‌افزارهای نظامی را به دست می‌آورند. با وجود این، بیشتر این منافع‌ها برای این دسته از کشورها هزینه بالایی دارد، برای مثال آزادسازی اقتصادی پیش از موعد غالباً تأثیرات سیاسی و اجتماعی منفی و زیادی دارد و باعث کوچک شدن سهم صنعت و تعدیل ساختاری و در نهایت موجب تشدید کشمکش درون و بین دولت‌های جهان سوم می‌شود. هزینه‌های یادشده تردیدها در خصوص مفهوم سود مطلق در روابط شمال - جنوب را افزایش می‌دهد.

به علاوه اکثریت قاطع تعاملات اقتصادی که به وابستگی متقابل در دنیایی جهانی شده منجر می‌شود، فقط در مثلث شمال آمریکا، اروپا و ژاپن به وقوع می‌پیوندد. چنانچه پاول هرست<sup>۱</sup> و گراهام تامپسون<sup>۲</sup> اشاره کرده‌اند سیال بودن سرمایه باعث افزایش زیاد سرمایه‌گذاری و استخدام از سوی کشورهای پیشرفته در کشورهای در حال توسعه نمی‌شود (Hirst and Thompson, 1999: 2). اکثر سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی (FDI) به میزان زیادی بین اقتصادهای صنعتی پیشرفته متمرکز شده است و جهان سوم به استثنای اقلیت کوچکی از کشورهای تازه صنعتی شده در دو حیطه سرمایه‌گذاری و تجارت موقعیتی حاشیه‌ای دارد. آمار و ارقام مبین این نکته است که سهم کل سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی از سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۱ تقریباً سه برابر شده است؛ اما کشورهای فقیر سهم بسیار ناچیزی از افزایش سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی داشته‌اند (Calculated Using Data from Unctad, Word Investment 2011 Report)

در این راستا مفهوم سود مطلق قادر به درک و بیان ماهیت روابط بین کشورهای جهان سوم نیست. بیشتر این دولت‌ها از نظر اقتصادی فقیر هستند و از نظر اجتماعی نیز انسجام و پیوستگی لازم را ندارند. پاره‌ای از آنها نیز با تهدید الحاق‌گرایی و تجزیه‌طلبی مواجه‌اند. بخش عمده تعامل بین کشورهای جهان سوم

1. Paul Hirst

2. Grahame Thompson

- به‌ویژه در حوزه امنیت - به همسایگان نزدیک آنها محدود می‌شود. این دسته از دولت‌ها با دولت‌های دیگری که با آنها ویژگی‌های مشابهی دارند، رابطه دارند. اگرچه برخی تلاش‌ها در چهارچوب نهادهایی نظیر اکو، آ.س.آن و سارک برای ارتقای سطح همکاری‌های امنیتی و افزایش تعامل اقتصادی بین دولت‌های منطقه صورت پذیرفته است، موفقیت چندانی نداشته است. ارتباط بین دولت‌های همجوار و نزدیک در جهان سوم نه بر پایه کشمکش، بلکه بر اساس بدبینی بنا شده است؛ بنابراین برخی همکاری‌ها با توجه به پنهان‌کاری نهادینه‌شده بین اعضای نهادهای منطقه‌ای موفقیت‌آمیز نخواهد بود.

به علاوه کشمکش‌های درون و بین کشورهای جهان سوم به دلایل عدیده‌ای با هم تنیده شده است. یکی از عوامل عمده تداوم درگیری در این دسته از کشورها مرزبندی‌های بی‌قاعده استعماری است: حقیقت آن است که مرزبندی‌های موجود بدون توجه به پیشینه‌های مهم تاریخی و مؤلفه‌های فرهنگی تنیده در یکدیگر صورت پذیرفته است. سرشت پاره‌ای از رژیم‌های فعال در این کشورها بیش از آنکه عامل تکامل و پیاده‌سازی پروژه ملت‌سازی باشد، باعث نهادینه شدن محرومیت در آنها شده است (چگینی‌زاده، ۱۳۷۹: ۸۲).

در این باره یکی از نکات مغفول در خصوص کشورهای جهان سوم در این واقعیت ریشه دارد که همراهی خشونت با مراحل اولیه دولت‌سازی اجتناب‌ناپذیر است؛ به طوری که اکثر دول همجوار و نزدیک در جهان سوم معمولاً در مراحل مشابه دولت و ملت‌سازی قرار دارند و جمعیت آنها با یکدیگر تداخل دارد. این فرایند اغلب موجب برخوردهای فرامرزی عدیده‌ای می‌شود. چنانکه تجربیات حاصل از رویدادهای اولیه تاریخ مدرن اروپا نشان می‌دهد، ساختار کنونی در واحدهای سیاسی همجوار زمینه را برای بروز کشمکش و درگیری فراهم می‌آورد و بر این اساس کشورها بیش از آنکه در ارتباط‌های خود با یکدیگر به دنبال سود مطلق باشند، خواهان دستیابی به سود نسبی هستند. این درخواست بر منطق ساده «موازنه‌های مطلوب منطقه‌ای» مبتنی است که معمولاً می‌تواند با هزینه دولت‌های همجوار شکل بگیرد و به پروژه‌های دولت‌سازی حکومت‌های مورد نظر کمک کند (Ayoob, 1995: 47-65).

### ۳. رئالیسم جهان سوم

نواقص موجود در رهیافت‌های غالب در خصوص به تصویر کشیدن واقعیت نظام بین‌الملل، باعث بی‌اعتباری، ناتوانی در توضیح ریشه بیشتر کشمکش‌ها و عدم توانمندی آنها در تفسیر رفتار بیشتر دول موجود در نظام بین‌الملل شده است. بر این اساس به نظر می‌رسد طرح رویکردی متمم یا گزینه‌ای تکمیلی در خصوص نظریه‌های غالب روابط بین‌الملل ضروری باشد. چنین چشم‌اندازی باید فراتر از فرضیات ساختاری نئورئالیسم و همچنین تقلیل‌گرای نئولیبرالیسم باشد و مهم‌تر از آن باید سرشت و پویایی‌های داخلی دولت‌ها را در نظام بین‌الملل مورد توجه قرار دهد. با توجه به این مراتب، رویکرد یادشده بایستی قادر به آشکار کردن پیوستگی موضوع نظم داخلی و بین‌المللی باشد. این مسئله در سیاست همیشه موضوعی مهم بوده است؛ به طوری که هر خواننده آثار هابز و ماکیاوولی به عنوان بنیان‌گذاران رئالیسم تاریخی یا عملی (قوم، ۱۳۸۰: ۳۶۰) این موضوع را استنباط خواهد کرد. همچنین این رهیافت بایستی ظرفیت لازم برای بیان جامع و کامل ریشه بیشتر درگیری‌های معاصر در نظام بین‌الملل را فراهم آورد.

چنین دیدگاهی نباید همانند نظریه نئورئالیسم وجوه تبعیض‌گرا داشته باشد؛ به طوری که دنیای خود را صرفاً به گوشه‌ای از جهان (کشورهای قدرتمند) محدود کند. رویکرد مورد نظر باید قادر به نمایش سرشت گمراه‌کننده برنامه لیبرال و جهانی‌سازی (یکی از گرایش‌های اصلی لیبرالیسم) باشد. این گرایش تلاش می‌کند مجموعه‌ای از محدودیت‌های هنجاری را بر دولت‌ها وضع کند؛ محدودیت‌های یادشده برای مرحله دولت‌سازی که طی آن بیشتر دولت‌ها خود را بازمی‌یابند، بسیار نامناسب و مخرب است. اکثر کشورهایی که در طول پنجاه سال گذشته، پس از استقلال رسمی به وجود آمده‌اند، معمولاً بر پایه ایده دولت وستفالیایی و تحصیل‌اثربخشی و مشروعیت طی دوره زمانی بسیار کوتاهی شکل گرفته‌اند. در این چهارچوب درخواست گذار از الگوی وستفالیایی، تلاش برای ایجاد نظم داخلی و رهایی از نفوذ لجام‌گسیخته سیاسی و اقتصادی نیروهای قدرتمند خارجی، با تمامی منطق‌های سیاسی مغایر است.

رهیافت‌های جدید که به‌منظور پوشش نواقص نظریات غالب صورت می‌گیرد،

بایستی قدرت توضیحی مناسب داشته باشد و بر پایه ترسیم درون‌بینی مبتنی بر منابع فراموش شده ذیل ارائه شود:

الف) نظرات متفکران رنالیسم کلاسیک، به‌ویژه توماس هابز.

ب) تحلیل دقیق جامعه‌شناسی تاریخی، به‌ویژه ادبیات مرتبط با تشکیل دولت در اروپا که شباهت بسیاری با فرایند تشکیل و قوام یافتن دولت در جهان سوم دارد (Tilly, 1975: 83-84).

ج) ملاحظات مکتب انگلیسی.

این درون‌بینی‌ها باید با تفسیر خردمندانه‌ای از وضع نامساعد داخلی و خارجی، و تحلیل وضعیت هنجاری و عملی پیش روی دولت‌های پسااستعماری ترکیب شود. توجه به مؤلفه‌های بررسی‌شده ضروری است؛ چرا که کلید فهم ریشه نابسامانی‌های موجود در نظام بین‌الملل است.

پاره‌ای از مشکلات، مربوط به فرایند اولیه دولت‌سازی و ورود کشورهای نوظهور به نظام دولت‌ها است. این مسئله باعث شکل‌گیری کشمکش‌هایی در نظام بین‌الملل و همچنین شکل‌دهی به رفتار داخلی و خارجی بیشتر دول می‌شود. این کاربست بایستی با توجه به این نکته بررسی شود که به‌رغم افزایش بازیگران غیردولتی و گسترش ظرفیت آنها برای متأثر کردن نسبی سنت‌های ملی و بین‌المللی، دولت‌ها کماکان به موجودیت خود به‌مثابه بازیگران اصلی در نظام بین‌الملل ادامه می‌دهند. اگرچه این وضعیت می‌تواند در آینده تغییر کند، به طوری که جامعه بشری پیشرفت کند و به مرحله‌ای بالاتر ارتقا یابد، واضح است که در حال حاضر دولت، منشأ انحصاری اقتدار مشروع تأمین‌کننده صرف و بی‌چون و چرای نظم در ساختار سیاست‌های سرزمینی است. مادامی که هیچ نهاد دیگری قادر به ایجاد نظم ضروری برای تعاملات اجتماعی رایج نباشد، فقط دولت می‌تواند اساس زندگی سیاسی پذیرفتنی را در واحدهای سرزمینی جداگانه‌ای شکل دهد. بدون دولت زندگی بشری واقعاً تصورناشدنی و بی‌کیفیت خواهد بود. نگاهی گذرا به دولت‌های ورشکسته در سومالی، لیبیا، سیرالئون، کنگو یا استقرار دولت‌های ضعیف در عراق و افغانستان برای پی بردن به اهمیت این گزاره کافی خواهد بود (Zartman, 1995: 33-49). جهانی شدن باعث انزوای دولت نشد، بلکه سبب شد نقش

آن کمرنگ شود. در این میان صرفاً دولت‌هایی که ظرفیت کافی برای تنظیم تعاملات درون و میان جوامع را داشته باشند، قادر به بهره‌برداری و پیشرفت در قرن ۲۱ خواهند بود (Evans, 1997: 62-87).

مسیر موفقیت برای دولت‌های ضعیف، عبور از دولت وستفالیایی و اخذ ویژگی‌های دولت پساوستفالیایی نیست، بلکه شکل‌گیری ساختارهای سیاسی است که باعث افزایش اثربخشی و مشروعیت آنها می‌شود و این دسته از دولت‌ها را به نوع مطلوب دولت وستفالیایی کنونی نزدیک می‌کند. حقیقت آن است که دولت‌ها برای کارا بودن در یک بازه زمانی طولانی باید مشروع باشند و متناظر با آن برای مشروع بودن در دوره زمانی طولانی دولت‌ها باید اثربخش باشند. دولت‌های پسااستعماری صرفاً با نزدیکی بیشتر به الگوی مطلوب وستفالیایی قادر به ایجاد نظم سیاسی داخلی و مشارکت در تعیین و بازنویسی قواعد نظم سیاسی هستند.

علاوه بر این دولت کارآمد می‌تواند به حل مشکلات فقر و توسعه‌نیافتگی اقتصادی به‌منزله معضل کنونی و بزرگ بیشتر کشورهای جهان سوم نیز کمک کند. توسعه اقتصادی غرب بیانگر نقش قاطع دولت است. تفوق اقتصادی اروپا توسط بازیگران دنبال‌کننده «اجماع واشنگتن» (به‌مثابه نماد و نماینده جریان پیشبرد کشورهای جهان سوم به سمت و سوی اقتصاد لیبرالی) به دست نیامده، بلکه حاصل ظهور و بالندگی دولت‌های قوی است (Scott, 2001: 171). توصیه‌های موجود به دولت‌های جهان سوم در خصوص حذف تمامی موانع برای نفوذ اقتصادی خارجی و کاهش نقش دولت در تنظیم سیاست اقتصادی به این امید که تجارت و سرمایه‌گذاری خارجی مشکلات نشئت‌گرفته از فقر و توسعه‌نیافتگی آنها را حل خواهد کرد، اقدام فریبکارانه‌ای بیش نیست. درباره این موضوع همانگونه که دنی رودریک<sup>۱</sup> نیز اشاره کرده است، اتخاذ سیاست درهای باز در تجارت و جریان‌های سرمایه‌گذاری به‌منزله رویکرد ساده استراتژی توسعه، نتیجه انحراف در اولویت‌هایی است که امروزه با عبارت استراتژی مترادف دانسته می‌شود (Rodric, 2001: 55-62). آزادسازی اقتصادی بدون کنترل دولت قدرتمند برای کشورهای جهان سوم عقلایی به نظر نمی‌رسد؛ چرا که بیشتر کشورهای مورد بحث در ازای اتخاذ سیاست درهای

1. Dani Rodrik

باز در اقتصاد خود صرفاً میزان ناچیزی از سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی را از سوی شرکت‌های چندملیتی وابسته به جهان شمال به خود اختصاص خواهند داد.

رویکرد پیشنهادی به دلیل توجه به تجربیات کشورهای جهان سوم در نظام بین‌الملل «رنالیسم جهان سوم» نامگذاری شده است. در مجموع هر دو جریان نئورنالیسم و نئولبرالیسم، «جهان سوم» و در نتیجه تمرکز ایشان بر پویایی تعامل بین قدرت‌های بزرگ، ثروتمند و صنعتی‌شده جهان شمال را فراموش کرده‌اند. در حال حاضر عبارت جهان سوم بر بخشی از نظام بین‌الملل دلالت دارد که قدرت‌های متوسط رو به پایین و ضعیف را شامل می‌شود (Clapham, 1985: 12-61). باین‌حال، آنها عناصری هستند که اکثریت بزرگی از اعضا را در هر شکل بین‌المللی تشکیل می‌دهند. دولت‌های جهان سوم نقش حاشیه‌ای در مراکز تصمیم‌گیرنده برای جامعه دولت‌ها دارند و این نکته باعث شده است که موقعیت و ضعف نسبی آنها به‌رغم محاسبه شدن به عنوان بخش بزرگی از نظام بین‌الملل نهادینه شود. استفاده از عبارت «رنالیسم جهان سوم» عامدانه است و جایگاه نظری دارد. به‌رغم ظهور تعداد زیادی از بازیگران غیردولتی، نظام بین‌الملل معاصر اساساً نظام دولت‌ها است؛ بنابراین این دولت‌ها هستند که واحد اولیه تحلیل در نظام بین‌الملل را شکل می‌دهند. شایان ذکر است رهیافت پیشنهادی بخشی از سنت واقع‌گرایی به حساب می‌آید؛ زیرا سه عنصر اساسی رنالیسم کلاسیک - یعنی دولت‌گرایی، بقا و خودیاری - را می‌پذیرد (دان و اشمیت، ۱۳۸۸: ۳۲۰). در این چهارچوب به رنالیسم بیشتر به عنوان یک سنت نگریسته شده است تا به عنوان یک نظریه یا مکتب؛ زیرا واژه سنت دلالت بیشتری بر عمق تاریخی مفهوم، ارتباط آن با ریشه‌های اجتماعی و پرمایگی تفکر واقع‌گرایی دارد (بشیریه، ۱۳۸۰: ۲۷۹-۲۷۶). رویکرد «رنالیسم جهان سوم» تلاش می‌کند به فراسوی مرزهای ساختاری و محدود نئورنالیسم و بررسی سرشت دولت‌های جهان سوم حرکت کند. این حرکت با پذیرش رویکردهای جامعه‌شناسی تاریخی صورت می‌پذیرد. مطالعات جامعه‌شناسی تاریخی اساساً به طرح سؤال درباره ساختارها یا فرایندهای اجتماعی می‌پردازد که به طور ذاتی در زمان و مکان ریشه دارند. آنها فرایندها را پیش از حادث شدن به تصویر می‌کشند و ترتیبات زمانی را برای دستیابی به نتایج دنبال می‌کنند (Skocpol, 1995: 1).

برای تعیین جایگاه دولت‌های جهان سوم در رهیافت پیشنهادی از نگرش‌های متفکران واقع‌گرای کلاسیک و حساس به موضوعات نظم داخلی و بین‌المللی استفاده شده است. توماس هابز قدیمی‌ترین نمونه از این دست متفکران است که نوشته‌هایش تنش بین آزادی و اقتدار را بررسی کرده است. به عقیده وی راه‌حل تنش مذکور متمرکز کردن قدرت در شخص حاکم است؛ اما وی در عین حال بر مشروعیت (برخاسته از قرارداد اجتماعی) و قانون‌مداری (مقید به قانون بودن) حاکم نیز اصرار می‌کرد. از دیدگاه هابز حاکم، قانون‌گذار و حکومت وی نه تشکیلاتی دلبخواهانه و استبدادی، بلکه حکومت قانون است. در این میان آنچه از دایره شهروندی هابز مستثنا شده است، امتیازات یا حقوق فردی نیست، بلکه حقوق مستقل حکومت‌های نادرست است (هادوک، ۱۳۸۰: ۱۳۳). هر فرد آشنا با قدرت‌های رقابتی در جوامع چندقومی و چندمذهبی امروز جهان سوم، به طور بدیهی حالت اولیه مورد نظر هابز و تلاش وی برای فائق آمدن بر آن را از طریق ایجاد یک نهاد (حاکم) خواهد فهمید.

همچنین هر فرد آشنا با مشکل مشروعیت در بخش عمده‌ای از کشورهای جهان سوم، نیاز به انعقاد قراردادی اجتماعی بین شهروندان و همچنین شهروندان و دولت را درک خواهد کرد. چنین قراردادی چالش‌های مرتبط با اقتدار را از دولت دور خواهد کرد. بدیهی است که قرارداد اجتماعی مورد نظر هابز در حالت خوش‌بینانه انتزاعی است؛ یعنی ساختاری بر پایه منطق استقرایی دارد. با این تفاسیر می‌توان قرارداد اجتماعی را پایه دولت‌سازی مدرن اروپا و انحراف از ساختارهای چندگانه قدرت در دوره قرون وسطی به‌منزله ریشه خشونت و هرج‌ومرج به حساب آورد.

امروزه وضعیت داخلی تعدادی از دولت‌های جهان سوم با وضعیت دولت‌های اواخر قرون وسطی و اوائل دوران مدرن در اروپا مقایسه‌شدنی است. این نکته ارتباط بین دستاوردهای هابز و زمان ما را توضیح می‌دهد. این وضعیت علاوه بر اینکه بیانگر همراهی نگرش‌های نشئت‌گرفته از استدلال استقرایی هابز با استدلال استنتاجی جامعه‌شناسی تاریخی در خصوص دولت است، نشان‌دهنده وجود نقص در دیدگاه‌های امروزی دربارۀ روند دولت‌سازی خواهد بود. تاریخ دولت‌سازی در

اوایل اروپای مدرن بهترین منبع را برای نگرش‌های تکمیلی مبتنی بر استدلال فراهم کرده است (Ayoob, 1992: 63-80). توضیحات تاریخی یادشده ادعای نئورئالیست‌ها را مبنی بر یکسان بودن تمام دولت‌ها بی‌اعتبار می‌کند. وجه اصلی جامعه‌شناسی تاریخی، محصول مجموعه پیچیده‌ای از فرایندهای اجتماعی است. مطالعات جامعه‌شناسی تاریخی باعث تضعیف جایگاه نئورئالیسم می‌شود؛ چرا که نشان می‌دهد دولت از لحاظ عملکردی شبیه سازمان نیست. در مجموع مطالعات جامعه‌شناسی تاریخی در این نگرش ریشه دارد که متخصصان رشته روابط بین‌الملل باید دولت را نه در چهارچوب پدیده‌های اجتماعی یا طبیعی، بلکه صرفاً به عنوان یک دولت ببینند (اسمیت، ۱۳۸۸: ۵۳۲-۵۲۶).

دولت ملی که در سال ۱۹۰۰ ظاهر شد، به طور بنیادین با پیشینیان خود تفاوت دارد (Thomson, 1994: 149). ادبیات جامعه‌شناسی تاریخی درباره تشکیل دولت در اروپا را می‌توان به معضل کنونی دولت‌های جهان سوم تعمیم داد و نتیجه گرفت که خشونت جزء جدایی‌ناپذیر فرایند تشکیل و تحکیم دولت است. در این ارتباط گفته مشهور چارلز تیلی<sup>۱</sup> که جنگ دولت‌ها را به وجود می‌آورد و دولت‌ها نیز به وجود آورنده جنگ هستند (Tilly, 1985: 173)، تأییدی بر نتیجه‌گیری پیشین است. گفته تیلی بر تجربه اروپا مبتنی است که باید در متن تاریخی آن تفسیر شود. وضعیت یادشده ما را به شناخت این نکته سوق می‌دهد که جنگ داخلی جزئی از فرایند شکل‌گیری دولت است. بر این اساس به نظر می‌رسد ایجاد و اعمال نظم سیاسی در محیط داخلی زمینه‌گسترش و تداوم نظم سیاسی در محیط بین‌الملل را فراهم خواهد کرد.

دولت‌ها در کشورهای جهان سوم عموماً بر پایه حاکمیت قانونی اعطاشده از سوی قدرت‌های استعماری و تصویب عضویت آنها در اجتماع بین‌الملل شکل گرفته‌اند؛ ولی روند یادشده باعث مصونیت این دولت‌ها در برابر چالش‌های مرتبط با اقتدار ایشان و حق آنها برای حکومت کردن بر عناصر متمرّد نشده است. در پاره‌ای از نمونه‌ها تثبیت مؤثر قدرت به میزان زیادی مستلزم اعمال خشونت توسط دولت و مخالفان است (Jackson, 1993: 32-50). در بیشتر کشورهای جهان سوم

1. Charles Tilly

پیاپیاده‌سازی نظم داخلی به دل‌مشغولی اصلی نخبگان پس از مرحله استعمارزدایی تبدیل شده است. به‌رغم تفاوت‌های موجود در بافت تاریخی آنها ما قادر به مشاهده شباهت‌هایی در خصوص وضع نامساعد امنیتی دولت‌های جهان سوم و اروپا در مرحله ابتدایی دولت‌سازی هستیم.

همانند دوران ابتدایی اروپای مدرن، در جهان سوم نیز موضوعات داخلی و بین‌المللی به‌شدت در یکدیگر تنیده شده است. بزرگ‌ترین تفاوت به این نکته باز می‌گردد که در طول دوره مورد بحث در اروپا تمایز بین جنگ‌های داخلی و خارجی در مقایسه با آنچه در طول نیم قرن گذشته رخ داده است، بسیار مهم‌تر بود؛ زیرا قلمرو سرزمینی به طور پیوسته از طریق مشاجره تغییر می‌کرد و در این فرایند مفهوم مشروعیت به‌منزله شاخص برتری هر یک از طرفین نسبت به دیگری بی‌معنی بود. بدینسان مشخص می‌شود که بیشتر کشمکش‌های دولت‌سازی بین شاهزاده‌ها، آشکارا درگیری‌های بین دولتی بودند. در این روند تاریخی یک حقیقت نهفته است: حاکمیت قانونی آنگونه که به دولت‌های جهان سوم امروزی اعطا شد، به طور شفاف و مشخص به یکی از طرفین درگیر در اروپای تازه مدرن واگذار نشد و همچنین مرزها در میان دولت‌ها مانند امروز شفاف و مشخص نبودند.

اگرچه رئالیسم کلاسیک و جامعه‌شناسی تاریخی ابزارهایی برای تبیین و سازماندهی نظری رهیافت رئالیسم جهان سوم هستند، ابزارهای یادشده برای توجیه شباهت‌ها، تفاوت‌ها، پیوستگی‌ها و تشتت‌های بین قرون هفدهم و بیستم کافی نیست. تفاوت اساسی بین بافت اروپای مدرن و ساختاری که در آن دولت‌های جهان سوم فرایند دولت‌سازی خود را آغاز کردند، بیانگر این حقیقت است که فعالیت دولت‌سازی اروپای مدرن غالباً سهوی و مستقل بود و دولت‌سازان اولیه آن را هدایت می‌کردند (Tilly, 1984: 141). این موضوع در حالی است که نیروهای خارجی مرزهای ژئوپلیتیک دولت‌های جهان سوم را به طور گسترده تثبیت و تعیین کردند و در این رهگذر نخبگان دولت‌های پسااستعماری با وظیفه تجهیز منابع مادی و انسانی برای مدیریت اثربخش سرزمین‌هایی تنها گذاشته شدند که سرحدات آن را دولت‌های استعماری مشخص کرده بودند.

به عبارت دیگر، در جهان سوم فرایند دولت‌سازی چیزی کمتر از فعالیت

مستقل و بیشتر از فعالیتی هدایت‌شده و عمدی نبوده است. در اروپا استقرار مؤثر کنترل دولت باعث به وجود آمدن حاکمیت قانونی شد (Bulmer, 2008: 53)؛ اما در جهان سوم حاکمیت قانونی سعی در استقرار مؤثر کنترل دولت دارد و این تلاش پیش شرطی بر اعمال کنترل سرزمینی و جمعیتی است (Jackson, 1993: 121). این روند وظیفه دولت‌سازان جهان سوم را هم سخت و هم آسان کرده است؛ سخت از آن نظر که این فرایند باعث مشروعیت کمتر نخبگان دولت در جهان سوم در مقایسه با آن دسته از دولت‌های اروپایی است که کنترل سرزمینی را با اعمال قدرت فائقه در دست داشتند و آسان از آن نظر که خط سیر برای دولت‌های جهان سوم به روشنی تصویر شده است و از ورود آنها به مسیرهای ناشناخته جلوگیری می‌کند.

با توجه به تعیین چهارچوب‌های کلان سیاسی کشورهای جهان سوم (نظیر ترسیم مرزهای جغرافیایی، تعریف محیط هنجاری و توضیح قدرت مرتبط با این دسته از کشورها در نظام بین‌الملل) توسط بازیگران خارجی به طور اجتناب‌ناپذیری فرایند ایجاد دولت در جهان سوم نیز متأثر از عوامل تعیین‌کننده و ذی‌نفوذ خارجی بوده است. به این منظور سلسله مراتب قدرت بین‌الملل و ظرفیت آن برای از بین بردن درگیری‌های موجود در جهان سوم به میزان زیادی با فرایند دولت‌سازی در کشورهای پسااستعماری ارتباط دارد. هنجارهای بین‌المللی نیز که اثربخشی و مشروعیت دولت را تعریف می‌کنند و همچنین آنهایی که به طور فزاینده مداخله بین‌المللی در امور دولت‌های ضعیف‌تر را تشویق می‌کنند، به طور قاطع مسیر شکل‌گیری دولت را در جهان سوم تحت تأثیر قرار داده‌اند. این وضعیت تأثیر بسزایی بر سطح درگیری‌های درون و بین دولت‌های جهان سوم داشته است.

در مجموع هنجارهای بین‌المللی دولت‌های جهان سوم را در تنگنا قرار داده است؛ به طوری که ساختارهای دول مذکور فاقد کارایی و مشروعیت جامع برای پاسخ‌گویی به هنجارهای یادشده هستند. باین حال هنجارهای بین‌المللی آنها را به تحصیل هر دو گزینه پیشین (کارایی و مشروعیت جامع) در دوره زمانی بسیار کوتاه‌تر از اسلاف اروپایی‌شان مجبور کرده است. همچنین هنجارهای بین‌المللی معاصر باعث ایجاد تقاضاهای متناقضی برای نخبگان دولت‌های جهان سوم شده است. این هنجارها خواستار برخورد انسانی نخبگان جهان سوم با مخالفان داخلی

خود و همچنین متقاضی کنترل سرزمینی و جمعیتی کامل دولت‌های جهان سوم است. این دسته از تقاضاهای متناقض، فرایند دولت‌سازی در جهان سوم را با مشکل مواجه کرده است. این امر در حالی است که دولت‌سازان اروپایی در دوره متناظر نگران مراقبت‌های سازمان عفو بین‌الملل و کمیته حقوق بشر سازمان ملل نبودند.

امروزه در جهان سوم مشکلات یادشده با سیاست‌های قدرت‌های بزرگ ترکیب شده است؛ به طوری که فرایند دولت‌سازی پاره‌ای از کشورهای جهان سوم با هدف پیاده‌سازی دستورکارهای سیاسی منطقه‌ای و جهانی قدرت‌های بزرگ انجام شده است. این وضعیت عملاً مشکلات ذاتی ایجاد نظم سیاسی را برای کشورهای جهان سوم تشدید کرده است. کشورهای ویتنام، آنگولا، موزامبیک، زئیر (کنگو)، افغانستان و سومالی نمونه‌هایی از این واقعیت هستند (Ayoob, 1995: 102, 145)؛ از این رو فرایند دولت‌سازی جهان سوم در مقایسه با روندی که دول اروپایی در دو یا سه قرن پیش طی کرده‌اند، در محیط بین‌المللی بسیار سخت و پیچیده‌تری تداوم یافته است.

در تعداد زیادی از کشورهای جهان سوم مشکل سرکوب داخلی با ناتوانی بالقوه یا بالفعل دولت همراه است. اعمال زور و فروپاشی دولت از اجزای اصلی روند دولت‌سازی در این دسته از کشورها محسوب می‌شود. در این میان سرکوب گروه‌های فعال سیاسی توسط دولت قابل چشم‌پوشی نیست، به‌ویژه اگر سرکوب یادشده نظام‌مند و ممتد باشد. شایان ذکر است اقدام دولت‌های غارتگر که برای بزرگ جلوه دادن خود به سرکوب دیگر گروه‌های سیاسی دست می‌زنند، توجیه‌شدنی نیست، بلکه هدف از آن نشان دادن دو بعد اساسی از مشکل یادشده است: نخست اینکه سرکوبی که دولت‌ها برای تثبیت اقتدار خود انجام می‌دهند، باید از فعالیت‌های سراسر غارتگرانه و خودخواهانه حاکمانی که خواهان استحکام بخشیدن به اقتدار دولت نیستند، بلکه صرفاً به دنبال خصوصی کردن دولت برای قدرتمند و ثروتمند کردن خویش هستند، متمایز شود. برای مثال اقدامات هند در کشمیر یا سرکوب دولت ترکیه علیه جمعیت کرد موجود در آن کشور نباید با اقدامات سرکوبگرانه رژیم صدام حسین در عراق پیش از سال ۲۰۰۳ یا فعالیت‌های

استبدادی معمرفق‌د/فی در لیبی قبل از تحولات اخیر منطقه خاورمیانه برابر انگاشته شود. دوم اینکه در پاره‌ای از دول تازه‌تأسیس امنیت دولت و حکومت به شدت با یکدیگر آمیخته شده است. بدون امنیت دولت، احتمالاً امنیت حکومت نیز در وضعیت نامساعدی قرار خواهد گرفت. در این رابطه تحلیلگران باید میان فعالیت‌های کاملاً چپاولگرانه نخبگان حکومتی و اقدامات مرتبط با استراتژی‌های تثبیت دولت تمایز قائل شوند؛ اما باید آگاه باشند که گاهی انجام دادن پاره‌ای از اقدامات برای حفظ رژیم در جهان سوم و به‌منظور حفظ موجودیت و امنیت دولت ضروری است. با توجه به مرزبندی بسیار نزدیک بین اعمال قدرت برای تثبیت دولت و سرکوب نیروهای سیاسی درون کشور، صرفاً قانونی جامع، مانع و شفاف می‌تواند انگیزه اعمال قدرت توسط دولت را تمیز دهد.

طرح موضوع طبقات، گروه‌ها و افراد درون دولت‌های جهان سوم با عنایت به اینکه نظام بین‌الملل هنوز از موجودیت خود به عنوان جامعه بین‌الملل به سمت جامعه جهانی حرکت ننموده است، بی‌معناست (بوزان، ۱۳۸۸: ۵۲-۴۶). بنا بر باورهای رایج در مکتب انگلیسی دستیابی به جامعه‌ای جهانی، آخرین مرحله تکامل جامعه بین‌الملل است؛ مرحله‌ای که سؤالات مرتبط با انصاف و عدالت درون دولت‌ها در صدر موارد بین‌المللی مورد بحث قرار می‌گیرد و از این نظر بر اقدامات بین‌المللی تمرکز خواهد شد. در حال حاضر جهان در مرحله‌ای قرار دارد که وفاداری سیاسی مردم بیشتر به دولت‌ها و ملت‌های خویش متمایل است. مهم‌ترین تصمیمات درباره امنیت و رفاه در سطح ملی و در دولت شکل می‌گیرد و در سایه دولت و منافع ملی چنین تصمیماتی اخذ می‌شود. مادامی که این روند وجود داشته باشد، باید به تصور خود مبنی بر به حساب آوردن دولت‌ها به‌مثابه بازیگران اصلی در عرصه بین‌الملل ادامه دهیم.

در مجموع عملکرد نظام بین‌الملل در وضعیت هنجاری زیان‌بخش و متناقض خواهد بود؛ زیرا باعث قوام بخشیدن به تصور و فهم محدود از نظام بین‌الملل خواهد شد و با واقعیت‌های نظام بین‌الملل معاصر متناظر نخواهد بود. تصور قدرت‌های مسلط و برتر از جامعه بین‌الملل به آنها اجازه خواهد داد بر پایه ادعاهای بی‌اساس خود (یعنی ذی‌حق بودن برای انجام هر کاری از طرف اجتماع بین‌الملل)

به دلخواه عمل کنند (Ayoob, 2002: 81-102). برخی از اقدامات نظیر مداخله بشردوستانه نشان‌دهنده این گرایش است. خطر وضعیت یادشده این است که ادعاهای بی‌پایه قدرت‌های بزرگ در خصوص اقتدار مبتنی بر مفهوم نظم جهانی، اجماع شکننده جامعه بین‌الملل را به شدت بی‌ثبات خواهد کرد و بر نظم موجود در نظام بین‌الملل و افزایش مقابله لفظی و عملی تأثیر منفی خواهد گذاشت.

### نتیجه‌گیری

رهیافت پیشنهادی «رنالیسم جهان سوم» بر فهم واقعیت‌های نظام بین‌الملل مبتنی است و تقدم هنجاری مشخصی را برای ساختار تکثرگرا و عادات و رسوم نظام بین‌الملل به تصویر می‌کشد. کمک رهیافت مورد بحث به تحلیل روابط بین‌الملل برگرفته از ظرفیت آن برای ایجاد توضیحات جامع‌تر درباره خاستگاه بیشتر درگیری‌ها در نظام بین‌الملل و درباره رفتار بیشتر دولت‌های موجود در نظام یادشده است. این رویکرد تلاش می‌کند که تصویر جامعی را با تنیدن چندین جریان فکری متفاوت در یکدیگر به تصویر بکشد. این جریان‌های فکری حاوی نگرش‌های مرتبط با ایجاد و ساماندهی اجتماع‌های سیاسی (طرح‌شده توسط اندیشه رنالیسم کلاسیک و ادبیات جامعه‌شناسی تاریخی) است و نقش مهم و تأثیرگذار هنجارهای بین‌المللی (مورد تأکید مکتب انگلیسی) در ساماندهی جوامع داخلی و بین‌المللی و همچنین چالش‌های جاری و پیش روی دولت‌های ضعیف و آسیب‌پذیر جهان سوم در گام‌های اولیه فرایند دولت‌سازی را به تصویر درمی‌آورد.

با توجه به تلاقی این جریان‌های فکری گوناگون، «رنالیسم جهان سوم» بر این باور است که موضوعات مرتبط با حفظ و ایجاد نظم داخلی و بین‌الملل به‌شدت به‌ویژه در حوزه‌های امنیت و درگیری در هم تنیده است. «رنالیسم جهان سوم» بر این فرض است که اگر کارشناسان روابط بین‌الملل خواهان تحلیل موفقیت‌آمیز درگیری‌های جاری در نظام بین‌الملل باشند، ضروری است بیشترین اولویت تحلیلی خود را به موضوع نظم داخلی (مرتبط با فرایند مهم دولت‌سازی درون کشورها) اختصاص دهند؛ زیرا این عامل تعیین‌کننده دلایل درگیری و کشمکش در نظام بین‌الملل معاصر است. به علاوه موضوعات نظم و درگیری‌های داخلی در خصوص

نفوذپذیری بیشتر دولت‌ها در برابر بازیگران خارجی و تأثیرپذیری از ملاحظات منطقه‌ای یا جهانی مصون نیست. «رنالیسم جهان سوم» معتقد است که بین متغیرهای داخلی و خارجی و نیز مناقشات درون و میان‌دولتی پیوند زیادی وجود دارد. این ارتباط با درهم پیچیدگی اقدام مهم دولت‌سازی و موضوع موازنه قوای منطقه‌ای اهمیت بیشتری خواهد یافت.

این رویکرد به تأثیر چهارچوب هنجارهای بین‌الملل بر ملت‌دولت‌سازی در جهان سوم و پافشاری دولت‌های جهان سوم بر حفظ هنجارهای اصلی نظام و ستفالیایی برای صیانت خود از مداخله خارجی می‌پردازد. با ادغام این جریان‌های گوناگون فکری دیدگاه موجود تلاش می‌کند توضیحاتی درباره خاستگاه بیشتر درگیری‌های معاصر و رفتار اکثریت دولت‌های موجود در نظام بین‌الملل ارائه کند. اگرچه رنالیسم جهان سوم ضرورتاً نظریه‌ای کامل نیست و نمی‌تواند به طور کامل چگونگی کارکرد نظام بین‌الملل و بدیل نئورنالیسم و نئولبرالیسم را توضیح دهد، رویکرد پیشنهادی قصد دارد شکاف‌های مهم موجود در ادبیات نظری روابط بین‌الملل را پر کند. این مهم با معطوف کردن توجه به اکثریت دولت‌های فعال در فرایند نظریه‌پردازی در رشته روابط بین‌الملل صورت می‌پذیرد. نابرابری میان دولت‌ها مسلماً پدیده‌ای جدید نیست؛ با این حال به نظر می‌رسد که پدیده یادشده در نتیجه جهانی‌سازی و انقلاب صورت‌پذیرفته در زمینه امور نظامی و تکنولوژیکی تشدید شده است. بی‌شک موضوع نابرابری در روابط بین‌الملل در نخستین دهه‌های قرن ۲۱ نیازمند توجهی جدی‌تر در این حیطة است. به عبارت دیگر این خطر وجود دارد که اصول جهانی حافظ نظم بین‌الملل شروع به فرسایش کند. \*

## کتابنامه

اسمیت، استیو. ۱۳۸۸. «رویکردهای واکنش‌گرا و سازه‌انگاری در نظریه‌های بین‌الملل» در بیلیس، جان و استیو اسمیت، جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل (زمینه تاریخی، نظریه‌ها، ساختارها و فرایندها)، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.

بشیریه، حسین. ۱۳۸۰. تاریخ اندیشه سیاسی قرن بیستم: لیبرالیسم و محافظه‌کاری، تهران: نی. بوزان. ۱۳۸۸. از جامعه بین‌الملل تا جامعه جهانی، مترجم محمدعلی قاسمی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

چگینی‌زاده. غلامعلی. ۱۳۷۹. «رویکردی نظری به مفهوم امنیت ملی در جهان سوم»، فصلنامه سیاست خارجی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.

دان، تیم و برایان سی اسمیت. ۱۳۸۸. «رنالیسم» در بیلیس، جان و استیو اسمیت، جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل (زمینه تاریخی، نظریه‌ها، ساختارها و فرایندها)، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.

دهقانی فیروزآبادی، سید جلال. ۱۳۸۸. سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).

رز، جوزف. ۱۳۷۷. «قدرت، دانش»، ترجمه شجاع احمدوند، فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۳، دانشگاه باقرالعلوم (ع).

سریع‌القلم، محمود. ۱۳۸۷. روش تحقیق در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، تهران: نشر و پژوهش فرزاد روز.

سیف‌زاده، سید حسین. ۱۳۸۱. اصول روابط بین‌الملل (الف و ب)، تهران: میزان. سیمبر، رضا و ارسلان قربانی شیخ‌نشین. ۱۳۸۷. روابط بین‌الملل و دیپلماسی صلح در نظام متحول جهانی، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت). قادری، حاتم. ۱۳۸۱. اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).

قوام، عبدالعلی. ۱۳۸۰. اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).

مشیرزاده، حمیرا. ۱۳۸۶. تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب

- علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).  
ملکیان، مصطفی. ۱۳۸۰. «روش‌شناسی در علوم سیاسی»، مصاحبه‌کننده: سید صادق حقیقت، فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۱۴، دانشگاه باقرالعلوم (ع).  
هادوک، بروس. ۱۳۸۰. نقد و بررسی آثار بزرگ سیاسی سده بیستم، ترجمه عبدالرحمان عالم، تهران: انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی.
- Amitav Acharya and Barry Buzan, 2010, *Non-Western International Relations Theory, Perspectives on and beyond Asia*, London and New York, Routledg.
- Ayoob, Mohammed. December 2002. *Inequality and Theorizing in International Relations: The Case for Subaltern Realism*, International Studies Review, Volum 4, Issue 3.
- Ayoob. Mohammed, 2002, *Humanitarian Intervention and State Sovereignty*, International Journal of Human Rights, Vol. 6, No. 1.
- Ayoob. Mohammed, 1998, *Subaltern Realism: International Relations Theory Meets the Third World*, in Stephanie G. Neuman, ed, International Relations Theory and the Third World, New York: St. Martin's Press.
- Ayoob. Mohammed, 1995, *The Third World Security Predicament: State Making, Regional Conflict, and the International System*, Boulder, Colo: Lynne Rienner.
- Ayoob. Mohammed, 1992, *The Security Predicament of the Third World State: Reflections on State Making in a Comparative Perspective in Brian Job, The Insecurity Dilemma: National Security of Third World States*, Boulder, Colo: Lynne Rienner.
- Ayoob. Mohammed, 1991, *The Security Problematic of the Third World*, World Politics 43, No. 2.
- Blumer. Simon, 2008, *Theorizing Europeanization in Europeanization: New Research Agendas*, Palgrave Macmillan
- Bull. Hedley, 1984, The Revolt against the West,” in Hedley Bull and Adam Watson, eds. , *The Expansion of International Society*, Oxford, U. K. , Clarendon.
- Bull Hedley 1977, *The Anarchical Society: A Study of Order in World Politics*, New York: Columbia University Press.
- Bull Hedley 1969, *International Theory: The Case for a Classical Approach*, in Klaus Knorr and James N. Rosenau, eds. , *Contending Approaches to International Politics*, Princeton, N. J. , Princeton University Press.
- Clapham, Christopher s., 1985, *Third world Politics: An Introduction*, New York,

University of Wisconsin Press.

Cox. Robert W. , 1996, *Social Forces, States, and World Orders: Beyond International Relations Theory*, in Robert W. Cox with Timothy J. Sinclair, Approaches to World Order, (New York: Cambridge University Press.

Dunne. Tim, 1998, *Inventing International Society: A History of the English School*, New York: St. Martin's Press.

Evans. Peter, 1997, *The Eclipse of the State? Reflections on Stateness in an Era of Globalization*, World Politics , 50, No. 1.

Freedman. Lawrence, 2000, *Revolutions in Military Affairs* in Gwyn Prins and Hylke Tromp, eds., The Future of War, Boston, Kluwer Law International.

Hirst. Paul and Thompson. Grahame, *Globalization in Question*, 2d ed., Cambridge, U. K. , Polity.

Hoffmann. Stanley, 1977, *captured this reality clearly a quarter century ago in An American Social Science: International Relations*, Daedalus, Vol 106, No. 3.

Jackson. Robert, 2000, *The Global Covenant: Human Conduct in a World of States*, (New York: Oxford University Press.

Jackson. Robert, 1993, *Quasi-States: Sovereignty, International Relations and the Third World*, New York: Cambridge University Press.

Keohane. Robert, 1984, *After Hegemony: Cooperation and Discord in the World Political Economy*, Princeton, N. J. , Princeton University Press.

Man. Michael, 1996, *Authoritarian and Liberal Militarism: A Contribution from Comparative and Historical Sociology*, in Steve Smith, Ken Booth, and Marysia Zalewski, eds. , International Theory: Positivism and Beyond, New York: Cambridge University Press.

Mearsheimer. John, 1994, *Back to the Future: Instability in Europe after the Cold War* in Sean M. Lynn-Jones and Steven E. Miller, eds. , The Cold War and After: Prospects for Peace, 2ded. Cambridge, Mass, MIT Press.

O'Hagan. Jacinta, 2002, *Conceptualizing the West in International Relations*, New York: Palgrave.

Rodrik. Dani, 2001, *Trading in Illusions*, Foreign Policy.

Scott. Bruce R. , 2001, The Great Divide in the Global Village," *Foreign Affairs*, 80, No. 1.

Skocpol. Theda, 1984, *Sociology's Historical Imagination in Theda Skocpol, Vision and Method in Historical Sociology*, New York: Cambridge University Press.

- Thomson. Janice E. , 1994, *Mercenaries, Pirates, and Sovereigns: State-Building and Extraterritorial Violence in Early Modern Europe*, Princeton, N. J. , and Princeton University Press.
- Tilly. Charles, 1985, *War Making and State Making as Organized Crime* in Peter B. Evans and et al. , *Bringing the State Back In*, New York: Cambridge University Press.
- Tilly. Charles, 1984, *Big Structures, Large Processes, Huge Comparisons*, New York, Russell Sage Foundation.
- Tilly. Charles, 1975, *The Formation of National States in Western Europe*, Princeton, N. J. , Princeton University Press.
- Waever. Ole, 1996, *The Rise and Fall of the Inter-Paradigm Debate*, in Steve Smith, Ken Booth, and Marysia Zalewski, eds. , *International Theory: Positivism and Beyond*, New York: Cambridge University Press.
- Waltz. Kenneth N. , 1999, *The Stability of a Bipolar World* in Phil Williams, Donald Goldstein, and Jay Shafritz, eds. , *Classic Readings in International Relations*, 2d ed, Fort Worth, Tex: Harcourt Brace.
- Wight. Martin, 1966, *Why Is There No International Theory?* In Herbert Butterfield and Martin Wight, eds. , *Diplomatic Investigations*, London, Allen and Unwin.
- Woods. Ngaire, 1999, *Order, Globalization, and Inequality in World Politics*, in Andrew Hurrell and Ngaire Woods, eds. , *Inequality, Globalization, and World Politics* ,NewYork: Oxford University Press.
- Zartman. I. William, 1995. *Collapsed States: The Disintegration and Restoration of Legitimate Authority*, Boulder, and Colo: Lynne Rienner.